جلسه 353

دوشنبه 11/03/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که مفاد ماده و یا صیغه نهی چست؟ ما عرض کردیم مفاد ماده یا صیغه نهی زجر انشائی هست. راغب هم در مفردات می گوید النهی هو الزجر عن الشیء.

البته مناسب بود که ایشان قید می زد زجر را به زجر انشائی. برای اینکه زجر تکوینی مثل «زجرت الدابة عن الحرکة» باز داشتم دابه را از حرکت، این نهی نیست، زجر است، نمی گوید نهیت الدابة عن الحرکة.

پس اینکه مرحوم آقای بروجردی می فرماید نهی به معنای بازداشتن است و امر به معنای واداشتن است، نخیر، نه نهی به معنای بازداشتن است و نه امر به معنای واداشتن است، بلکه به معنای بازداشتن و واداشتن انشائی است. چون کسی که مهار و افسار دابه را می گیرد تا دابه حرکت نکند باز می دارد او را از حرکت، اما نمی گویند نهاها عن الحرکة. و همینطور در امر، هر واداشتنی امر نیست، می گوید شیرینی این طعام مرا وا می دارد که آن را بخورم، «حلاوة هذا الطعام تحثنی علی اکله»، ولی نمی گویند تأمرنی بأکله.

نفرمائید که در استعمالات قرآن هم راجع به نهی آمده است که "إنّ الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر"، با اینکه صلاة که زجر انشائی نمی کند. راجع به امر آمده است که "قل بئسما یأمرکم به ایمانکم" یا "أ صلاتک تأمرک أن نترک ما یعبد آبائنا".

جواب این است که این استعمال ها مجازی است. ما در بحث اوامر گفته ایم خلافا للسید السیستانی که فرمود امر مطلق تحریک است چه تحریک انشائی و استدلال کرد به آیه "قل بئسما یأمرکم به ایمانکم" جواب دادیم که نخیر، این استعمال مجازی است، هیچ عرفی، عرفی نمی داند که کسی بگوید حلاوة هذا الطعام امرتنی بأکله، یا بخل زید أمرنی أن لا اسلّم علیه، یا الاعتقاد بالله أمرنی أن اطیعه، اصلا اینها استعمال حقیقی نیست. الامر هو البعث الانشائی و النهی هو الزجر الانشائی.

پس اینکه آقای بروجردی نهی را معنا کرده است به «بازداشتن» و امر را به «واداشتن»، این معنا دقیق نیست.

فعلا بحث در این است که النهی هو مطلق الزجر أو الزجر الانشائی. البته این معنا مرادف دقیق فارسی ندارد، مرادف فارسی نهی بازداشتن نیست، و بازداشتن انشائی هم که معنای فارسی نیست. پس ما مرادف فارسی برای نهی پیدا نکردیم، النهی هو الزجر الانشائی. و این مطلب در فقه ثمره دارد، ثمره اش را عرض کنم:

اگر شما به کسی که انگشتر طلا به دست کرده بگوئید انگشتر طلا را به دست نکن، او قبول نمی کند، ولی می توانید شما خودتان انگشتر طلا را از دست او در بیاورید. الزجر التکوینی. اما به نظر ما هیچ وجوبی ندارد. آنی که بر من واجب است نهی از منکر است، نهی هم یعنی زجر انشائی، و من هیچ اثر ندارد به او بگویم که شما انگشتر دست نکن. اینکه می گوئید انگشتر او را من از دست او در بیاورم که می شود زجر تکوینی، این خلاف مدلول وجوب نهی از منکر است. بله این کار جائز هست ولی وجوبش دلیل ندارد. ما بیش از اینکه به مردم بگوئیم که مرتکب منکر نشوید وظیفه ای نداریم. اما اینکه بیائیم منع عملی بکنیم از منکر و زجر تکوینی بکنیم از منکر این دلیل بر وجوب ندارد. اما دلیل بر جواز دارد. صحیحه عبدالله بن سنان شخصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عرض کرد أمی لاتدع ید لامس، قال رسول الله صلی الله علیه وآله احبسها اضربها قیدها فإنک لن تبرها بشیء افضل من أن تمنعها من محارم الله. نیکی بهتر از این نیست که او را از محارم خدا منع بکنی. تعبیر آمده منع، اینجا دیگر بحث نهی نیست. منع شامل منع تکوینی هم می شود. البته این روایت در مقام توهم حظر است، او می خواست کاری کند که مادرش دنبال فساد نرود، پیامبر اکرم فرمود او را حبس کن، او را زندانی کن، او را کتک بزن، چون منع از محارم خدا نیکی به او هست. اما این کار واجب نبود چون مطلق برّ والدین که واجب نیست. آنی که واجب است این است که عرفا به انسان بگویند بارّ بوالدیه ولیس عاقا لهما، اما کل ما یصدق علیه أنه برّ الولدین فهو واجب اگر اینطور است شما باید هر روز نهار دعوت کنی پدر و مادر را و در پاکتی پول حسابی هم برای آنها بگذاری. هر برّ والدینی که واجب نیست به نحو انحلال، بلکه عرفا بارّ والدین بودن واجب است. عاق والدین نبودن واجب است.

پس به نظر ما مدلول نهی هو الزجر الانشائی.

### نظر آقای خوئی

اینی که آقای خوئی هم فرموده اند که نخیر، نهی مصداق زجر است، که وقتی مولا نهی می کند صدق می کند زجر. اما مستعمل فیه و مدلول استعمالی نهی زجر نیست. کسی که نهی می کند می شود نهیش مصداق زجر، اما باید اول نهی را استعمال بکند در مصداق خودش تا بعد بشود مصداق زجر. معنای نهی چیز دیگری است. می فرماید معنای نهی اعتبار حرمان مکلف است از فعل و ابراز آن. لا تفعل یعنی اعتبار می کنم که تو محرومی از این فعل و این را ابراز می کنم. خب محروم بودن از فعل گاهی محروم بودن تکوینی است. الجنة محرمة علی الکافرین. گاهی محروم بودن اعتباری است، حرّمت علیک أن تفعل کذا. لا تفعل هم یعنی اعتبار حرمان تشریعی و ابراز آن.

اقول: این فرمایش آقای خوئی هم ناتمام است. برای اینکه شما وقتی به خدا می گوئی که ربنا لا تؤاخذنا إن نسینا، آیا اعتبار می کنی حرمان خدا را از این فعل؟ قطعا اینطور نیست. همین مدلول استعمالی لا تؤاخذنا إن نسینا در موارد دیگر استعمال صیغه نهی هم هست. مثلا فرزند خردسال به پدرش می گوید ای پدر فلان کار را نکن، آیا یعنی اعتبار می کنم که تو محرومی از این کار؟ اصلا ذهن بچه به این اعتبارهای دقیق متوجه می شود؟ یا در مکروهات شما می گوئید که پنیر نخور، خب همین استعمالی که در محرمات هست در مکروهات هم هست. اتفاقا آقای خوئی می گوید که مفاد صیغه نهی اعتبار حرمان است نسبت به فعل، تارة ترخیص در اعتبار می دهد می شود مکروه عقلی. کراهت حکم عقل است، در جائی که شارع اعتبار حرمان مکلف از فعل می کند و ترخیص در فعل می دهد عقل حکم می کند به کراهت. در جائی که ترخیص در ارتکاب نمی دهد عقل حکم می کند به حرمت. نظر آقای خوئی این است. خب در مکروهات واقعا اعتبار حرمان می شود؟ شما وقتی می گوئید پنیر نخور آیا یعنی اعتبار می کنم که تو محرومی از پنیر خوردن؟ اگر اینطور است بجایش بگوئید من تو را محروم کردم از پنیر خوردن ولی می توانی پنیر بخوری، آیا این حرف عرفی است؟ این استعمال غلطی است. اما نهی عرفی است، پنیر نخور ولی اگر پنیر بخوری مانعی ندارد. این عرفی است. این نشان می دهد که معنای نهی اعتبار حرمان مخاطب را فعل نیست. معنای نهی همان انشاء زجر است ولیس الا.

اما این نکته را عرض کنم که روح نهی در نهی مولوی، چون گاهی نهی ارشادی است مثل نهی طبیب، روح نهی طبیب ارشاد است به اینکه اگر می خواهی خوب بشوی ترشی نخور. انشاء می کند طبیب زجر را از ترشی خوردن به داعی ارشاد الی توقف السلامة علی الاجتناب عن اکل الترشی. اما در زجر مولوی و نهی مولوی روح این نهی که زجر انشائی است به نظر ما طلب ترک است. ما قبول داریم که روح نهی طلب ترک است. اما اشکال ما به مشهور این است که مدلول استعمالی صیغه نهی و ماده نهی انشاء زجر است. نه طلب ترک است نه اعتبار حرمان مکلف از فعل است.

پس ما اگر می خواهیم مدلول استعمالی صیغه و ماده نهی را بررسی کنیم، به نظر ما مدلول استعمالی اش انشاء زجر است. اگر می خواهیم روح نهی مولوی ببینیم چیست، روح نهی مولوی طلب ترک است یا به تعبیر دقیقتر تعلق غرض لزومی مولا هست به ترک مکلف نسبت به فعل.

اما اینکه مرحوم آقای صدر و مرحوم ایروانی فرموده اند روح نهی کراهة الفعل است، مولا از فعل کراهت دارد.

به نظر ما این مطلب درست نیست. چرا؟ برای اینکه مولا گاهی نهی می کند از فعلی در حالی که هیچ کراهتی نسبت به آن ندارد. مثلا مولائی است در حال جان دادن هست بر اثر جراحت، تا چند ساعت دیگر فوت می کند. عبد این مولا برای اینکه مولا را راحت بکند از این درد وحشتناک می خواهد تیر خلاص به او بزند. می آید تیر خلاص را می گیرد روی مغز مولا، می گوید این مولا چند ساعت درد بکشد و بمیرد به چه درد می خورد، بگذار خلاصش کنیم راحت بشود. مولا با اینکه از این کار عبد خیلی خوشش می آید تا از این درد راحت شود، اما از خدا می ترسد می گوید سکوت من کمک به کشتن من است، و من باید کاری بکنم که جلو کشته شدن خودم را بگیرم. می آید نهی می کند عبدش را و می گوید لاتقتل. با اینکه هیچ از اینکه این عبد به او تیر خلاص بزند بدش نمی آید، ولی بخاطر اینکه وظیفه شرعی اش را عمل کند نهی از منکر بکند واقعا نهی جدی می کند، هیچ نهی صوری هم نمی کند. ولذا اگر این عبد تیر خلاص بزند به این مولا، مولا بدش نمی آید، ولی عقلاء این عبد را مستحق عقاب می دانند، می گویند مولا به تو گفت این کار را نکن، تو کردی. با اینکه مولا هیچ از این کار بدش نمی آید، کراهت و عدم کراهت هم که دست انسان نیست امری غیر اختیاری است.

مثال دیگری بزنم: یک آقایی بیمار شده، یک پرستار زن آمده آستینهای این آقا را بالا می زند و بازوان او را مالش می دهد، این هم خوشش می آید، ولکن به او می گوید خانم! دست به من زن، اما می گوید خدا کند این خانم گوشش ضعیف باشد و نشوند و گوش به حرف ندهد. چه کند خوشش می آید، اما بخاطر اینکه از خدا می ترسد این آقا نهی از منکر می کند می گوید خانم دست به من نزن.

بله غالبا نهی ناشی است از کراهت فعل، قبول، اما قوام نهی به کراهت از فعل نیست. قوام نهی به تعلق غرض مولاست به ترک الفعل، وإن شئت قلت قیام طلب نفسانی است نسبت به ترک فعل.

پس ما باید روح نهی را با مدلول استعمالی نهی جدا کنیم. روح نهی طلب ترک است، اما مدلول استعمالی نهی زجر انشائی است از فعل نه طلب ترک.

سؤال وجواب: بله این نهیش به داعی زجر است و غرض لزومی اش تعلق گرفته است که او انجام ندهد. ولذا اگر این بیمار مولا باشد نسبت به این پرستار، او را عقاب می کند، می گوید من گفتم به من دست نزن چرا دست زدی. پرستار می گوید من به وجناتت نگاه کردم دیدم خوشت می آید، مولا می گوید بیخود به وجنات من نگاه کردی.

مرحوم آقای صدر برای استدلال بر اینکه مدلول استعمالی نهی طلب ترک نیست، یک استدلال برهانی مطرح کرده است. گفته است: طلب ترک مدلول ماده که نیست، مثلا لاتضرب، چون این ماده ترک در یضرب و ضرب هم هست.. اگر می خواهید بگوئید طلب ترک مدلول هیئت لاتفعل است، آخه مدلول هیئت معنای حرفی و نسبی را می فهماند نه طلب الترک را که معنای نسبی نیست. یک وقت می گوئید نسبت طلبیه، بله او معنای نسبی و حرفی است، اما متعلق این طلب ترک است. خب این ترک شد معنای اسمی. صیغه لاتفعل می خواهد معنای اسمی طلب ترک را بفهماند اینکه نمی شود.

ولذا نه ماده ضرب طلب ترک را می تواند بفهماند، چون این ماده ترک در یضرب و ضرب هم هست. و نه هیئت لاتضرب، چون هیئت لاتضرب فقط می تواند معنای حرفی را بفهماند.

اقول: این فرمایش آقای صدر هم درست نیست. برای اینکه قبول داریم خلاف وجدان است که مدلول استعمالی نهی طلب ترک باشد، ولکن برهان آقای صدر درست نیست. چه کسی گفته است که هیئت نمی تواند معنای غیر نسبی را بفهماند؟ لابن یعنی بایع اللبن، تامر یعنی بایع التمر. خب لابن ماده لابن که بیع اللبن را نفهمانده، بلکه هیئت لابن آن را فهمانده است. خب هیئت لابن چطور شد که معنای اسمی بیع اللبن را فهماند؟

جناب آقای صدر! در لغت گفته اند مثلا شخصی می گوید اشکیتُه، خب در شرح شافی ابن حاجب هست، اشکیته یعنی ازلت شکواه، هیئت اشکیته به معنای ازاله شکوی آمده است. الان عربها می گویند قشرته یعنی پوستش را کندم، قشر یعنی پوست، قشرته یعنی پوستش را کندم، خب آقای صدر شما که خودتان عرب بودید و این قشرته را بکار می بردید، خب ماده قشرت که قشر است، پس کندن پوست و ازاله پوست میوه از هیئت فهمیده شد دیگر.

اصلا معنای حرفی که می گویند یعنی معنای مندمج. و بعبارة اخری ایجاد طلب انشائی ترک. طلب انشائی ترک مدلول لاتفعل باشد چه محذوری دارد؟ معنای حرفی است چون از سنخ ایجاد است. خلاف وجدان لغوی است قبول، اما دیگر اینکه برهان بیاورید بر رد این نظریه این تمام نیست.

یک مطلب دیگری عرض کنم: آقای خوئی ره فرموده نهی قوامش به مفسده فعل است. اگر یک جائی مصلحت در ترک فعل بود این دیگر نهی نیست بلکه این امر به ترک است. مثلا در محرمات احرام آقای خوئی می فرماید مصلحت در ترک ارتماس فی الماء است مثلا در حال احرام یا مصلحت در ترک تظلیل است در حال احرام، ولذا فقهاء بجای محرمات احرام گفته اند واجبات الاحرام. چون ترک این افعال مصلحت دارد. آقای خوئی می فرماید اینجا تعبیر به محرمات احرام تعبیر مسامحی است، فقهاء هم اینجور تعبیر نمی کردند. جهتش این است که تحریم و نهی در جائی است که فعل مفسده داشته باشد. اما اگر ترک مصلحت داشت اینجا همان وجوب ترک است. معیار در نهی مفسده در فعل است، چه بگوید لاتفعل، چه بگوید اترک. اما اگر مصلحت در ترک بود در آنجا اگر هم بگوید لاتفعل این کنایه است از وجوب ترک و نه از حرمت فعل.

اقول: این فرمایش آقای خوئی اولا اشکال کبروی دارد، چه کسی می گوید که نهی حتما باید ناشی باشد از مفسده در فعل؟ چرا نتواند ناشی باشد از مصلحت در ترک؟! گاهی مصلحت در این است که این جوان ترک کند دخالت در فلان موضوع را، چرا؟ برای اینکه باعث می شود که احترامش محفوظ بماند. مصلحت دارد که ترک کند برخی از مباحات را تا مردم بگویند چه جوان منزهی هست، بدون اینکه این فعل مفسده داشته باشد. چه لزومی دارد که نهی ناشی باشد از مفسده در فعل؟ می تواند ناشی باشد از مصلحت در ترک. این از نظر کبروی.

از نظر صغروی هم، جناب آقای خوئی! محرمات احرام ظاهر عرفی اش بخاطر غلبه اینکه نهی ناشی است از مفسده در فعل ونه از مصلحت در ترک، لذا ظاهر محرمات احرام هم این است که نهی است و ناشی است از مفسده در فعل. چرا شما المحرم لایرتمس فی الماء را بر می گردانید به وجوب ترک ارتماس فی الماء. نه، واقعا مفسده دارد که محرم ارتماس فی الماء بکند. ظاهر مفاسد را مگر ما درک می کنیم؟ بالاخره خداوند فرموده است المحرم لایرتمس فی الماء و لا یجامع اهله و لا یظلل، خب اینها برای محرم ظاهرش این است که مفسده دارد. و چرا این ظهور را در نهی شما توجیه می کنید وبر می گردانید به امر به ترک؟! پس این فرمایش شما درست نیست.

مطلب دیگری که در اینجا هست این است که به نظر ما ظهور اطلاقی نهی در حرمت است. ظاهر اطلاقی انهاکم عن الزفن و المزمار و الکوبات و الکبرات نهی تحریمی است، همانطور که ظاهر خطاب امر وجوب بود. اگر شما این ظهور را انکار کنید لااقل فرمایش حضرت امام را باید بپذیریم که خطاب نهی حجت عقلائیه است که مولا وقتی عبدش را نهی می کند و عبد این کار را انجام بدهد عقلاء بر او احتجاج می کنند و او را مستحق عقاب می دانند، ولو فرض کنید ظهور در حرمت ندارد. بناء عقلاء بر این است که نهی صادر از مولا را حجت می دانند نسبت به حرمت.

بله بنده قبول دارم که این بناء عقلاء ناشی است از ظهور نوعی نهی در حرمت، ولی اگر کسی آمد مثل حضرت امام وآقای زنجانی این ظهور را مناقشه کرد، لااقل حجت عقلائیه هست بر حرمت.

این مطلبی که حضرت امام وآقای زنجانی بیان می کنند غیر از آن مطلبی است که آقای خوئی وآقای نائینی بیان می کنند. آنها چه می فرمایند؟ خب ما عرض کردیم که حضرت امام می فرماید خطاب نهی حجت عقلائیه است بر حرمت. آقای نائینی وآقای خوئی می گویند اصلا حرمت حکم عقل است، حکم شرع نیست. امام ره می فرمود حرمت حکم شرع است، منتهی خطاب نهی ظهور ندارد در حرمت، صرفا حجت عقلائیه است بر حرمت شرعیه. اما آقای نائینی و خوئی می گویند حکم عقل است. آن چیزی که از شارع صادر می شود فقط زجر من الفعل است أو عند السید الخوئی اعتبار حرمان المکلف من الفعل است. عقل وقتی می بیند که ترخیص از مولا بر ارتکاب نیامد یحکم بالحرمة، حرمت می شود حکم عقل. این نظر غیر از نظر حضرت امام ره است.

سؤال وجواب: مگر همه بناء های عقلاء ناشی از ظهور است؟ بلکه گاهی برای حفظ نظام عبودیت و مولویت است. نظام موالی و عبید بر این توقف دارد. اگر بنا باشد که مولا وقتی نهی بکند عبد بگوید شاید نهیش نهی تنزیهی است و عمل نکند که نظام مولا و عبد مختل می شود. بناء عقلاء بر این شد که خطاب نهی اگر از مولا صادر شد احتجاج بکنند بر اینکه مورد نظر مولا نهی تحریمی است.

البته من قبول دارم نکته عرفیه اش ظهور خطاب است، ولذا اگر خطاب مجمل بشود دیگر عقلاء احتجاج نمی کنند. اگر خطاب نهی ما یصلح للقرینیة داشت که او را مجمل می کرد مردد می کرد بین نهی تحریمی و نهی کراهتی، عقلاء احتجاج نمی کنند. بنده نظرم این است که احتجاج عقلاء ناشی است از ظهور عرفی خطاب نهی در حرمت. اما اگر کسی این را نپذیرفت لااقل تنزل که می کنیم خطاب نهی حجت عقلائیه است بر حرمت. در زمان شارع هم که این بناء عقلاء بوده است و شارع هم نهی نکرده است و مسلم برخلاف آن سخن نگفته است. این مثل بقیه بناءهای عقلاء است که از عدم ردع کشف امضاء می کنیم.

اما ما تکیه مان بر همان ظهور اطلاقی خطاب نهی هست در حرمت. و شاهد عرض ما این است که اگر خطاب نهی ما یصلح للقرینیة داشت ظهورش مختل شد دیگر عقلاء احتجاج نمی کنند. مثل قرینه سیاق. گاهی خطاب نهی در ضمن خطاباتی می آید که مکروهات در آن زیاد است، مثل مناهی نبی. مناهی نبی صلی الله علیه وآله یک حدیثی است که شعیب بن واقد نقل می کند از امام صادق علیه السلام، در عقاب الاعمال هست، البته سند هم قابل بحث هست. آنقدر در این خطاب مکروهات ذکر شده که دیگر به عرف وقتی این خطاب را بدهی ظهورش در حرمت حفظ نمی شود. ولذا ما قبول داریم که ظهور اگر بخاطر قرینه سیاق هم مختل شد که مجموعه ای از مکروهات را گفته اند و در ضمنش چند تا نهی هم دارند که مشکوک است که هل هو نهی تحرمی أو نهی تنزیهی، خب ظهور مختل می شود. اما اگر قرینه سیاق نباشد مثل انهاکم عن الزفن و المزمار والکوبات و الکبرات مقتضای ظهور نهی در حرمت است. ولذا ما معتقدیم که زفن که ظاهرش رقص است حرام است بخاطر این روایت، حتی رقص زن برای زن و رقص مرد برای مرد. فقط لایبعد که استثناء بشود رقص الزوجة لزوجها بخاطر ارتکاز قطعی متشرعی.